

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

خطی

۱۷۱۶۸

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خط
کتاب: تصنیف نزال الاضلال فی وفات سلطان

مؤلف

عبدالصاحب بن محمد وری

مترجم

۱۷۱۹۸

شماره قفسه



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۰۸۳۴۳

۱۷۱۶۸
۲۰۸۳۴۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
خطا
کتاب تأسیس نزلان الاصلان فی وفات سلطان

مؤلف

مترجم عبدالصاحب محمد والی

۱۷۱۹۸

شماره قفسه



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

از دبیرت کتاب

۲۰۸۳۲

۱۷۱۶۸
۲۳۳۷۰۸

السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
پیکار خرد و انانیت و شیخ و دانش



الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطيبين الطاهرين
على اعدائهم وعلينا وعليهم من فضلكم وعلينا وعليهم من عذركم
بسم سوال که از من بگویند از احادیث که تا لیف که کتابی که معنی
باشد وفات سید و مولود محمد و در ظاهر از اعتراف امام صاحب و راجع و عیال
و علمای اجماع و حق و خارج حجت و دلیل و مجازات بر این علم هدایت و بحر
سماد است که در عطا و نسخ علم و حکم و جود و فنا امام پسر امام پسر امام علی بن
موسی الرضا علیه السلام است که از غریب شهر طوس نماند و در جاده خن
شده و بار خضر است علیه افضل الصلوة و استلام مادر که در شهر بود
بجز و تا اینکه عظام پسر اجابت کردیم بر این طلبت و برادر و حجت
ایست از او را بجز غیب بودند و استقامت حجت در این امر بجز او نماند
و سوال کردم او را اینکه ایست کند بر این راه حق و طاعت که مرا تو حق پسر
میگویم و حال اینکه من بنیادیم عبد بن محمد المولود علی بن ابراهیم علیه السلام
و بنده امیر المومنین خادم امام معصومین و زاب اقامت و منین است که من
سبادت کردم تا لیف این ساله سبار که دیار کلمات که موسوم است
بنای حج نزاران از آن بجهت اجابت بعضی از احادیث پس متع کردم که
مسالین و فخص کردم نوشته ها را منین این واقف نشدم بجز نام که منین
وفات آنحضرت باشد بلکه هر چه دیدم روایات متفرقه و احادیث مختلفه
دیدم که جمیع تا لیف آنها منی بود که متشکل بر تمام روایات در این باب باشد
و این را به عیال این که جمیع کتب این روایات احادیث مختلفه متشبه را بطور

مختصر و درین در بین بگذرد و حکم پس بگویم که روایت کرده اند است
از ابی عبد الله الاذن جده ابی المنذر همام بن شیبة که یکی از اصحاب حضرت علی علیه
الصلوة و السلام در مدینه اتفاق افتاد و در روز جمعه و بعضی در روز شنبه یا در
در القعدة سال صد و چهار و شصت از حجت و امام ما را او خبر از آن بود و او را
خبر از آن امر سینه و سکن التوفیقه و شهادت نیز میگفتند و بعضی گفته اند که امام و ائم
و له و ام بین بود و اصح این است که امام او خبر از آن بود و آن حضرت بود
در مدینه و نشو و نما کرد تا بزرگ شد و پیش جلال رسید و قریف بر دند در
بعد از خدمت ناله و در کسی بن جعفر الطاطر علیه السلام دین در زمان جوانی
و در وقت خلافت مروان الرشید بود و بعد از آنکه داله ماجد بزرگوارش نمود
شدند و حجت نمودند و در روز جمعه سبت به پنج حجت سینه و شهادت
دوس از حجت در حبس سینه و این شاکت نام کردند علیه القعدة و او را
در حواله انفراد در قیام بر فریض نمودند و ندان بزرگوار بر وصیت پیر برادر است
خلق بر و حجت جعفر است و او در زمان حیات علم هدایت و امام رعیت
که داند و عظیم کرد با و احکام دین معلوم و دین و آفرین و تعلیم او را امام عظیم و شمس
مکرم و تفضیل نمود و بر امامت او پس مطیع شده اند او را مسلمین و منین شده اند
بدین او و اقدار که داند با مستاد و منین و شیوع پیدا کرد و او را و عیال شده
قد را و وظایف شد و فراموش معلوم شد بر آن آیات و معجزات او و خلق
پس اطاعت کردند او را امراء و وزراء و قضاه و مدین و عیال و عیال و عیال
و عسک و در بانان و حاجان پس چون عظمی شان او و در بانان را امامت او
ظاهر کرد و در مروان الرشید علیه خلافت کرد و پدر او را جعفر بن محمد بن جعفر

همچنانکه بر بزرگوارش انجمن نموده بود این طریقه که کور شد و اندر انجمن
که یکجا از علمای اهل سنت است حکایت کرده است باطله این بزرگوار
در حبس بند بود تا وقتی که درون بخواب رفت و وفات کرد و امر
خلافت منتقل به پسر او محمد بن زبیده العباسی که برید او انصرفت
از زندان بیرون آورد و او را که در انعام و تفکیم کرد و او را قرار نمود
بماست انصرفت در مدت خلافت خود برادر او امامون ملعون را از بنبر
به دور قطع برادر کوشیده و برادر از میان برداشت و خود توله ام خفند
شد بجهت عدم انفا و بر دم او را با کراه اطاعت کردند و قلبا کبریت
بودند و مطلق او بودند بجهت اینکه دیده بودند از انصرفت ظهور بخوات و خوان
عادات و ایامت بر این بنیات پس حضرت مشاهد خلقت مانع نموده
که در دست سو خلق و بجهت ذکر است عدوت و بغض با اهل بیت و مکر
و خدعه و قطع رحم بر چون طلب کرد و او را مامون بنمان شد و غارت کج
از شیعیان با یک از شیعیان و همجانب خود تا فتنه که طلب آن ملعون ساکن شد
پس انصرفت در همان مدت بجهت و جاهای خود را کند و چهار کوزه پوشید
و در اصل با از انجمن شد آمد نزد مان باغ که نشسته بود و در کان خود در فرس
ناگهان که خود فرید و درین است ناگهان پاره آتش در خنده و مشتعل نهاد و آن ناگهان
با آتش بهر چید و برودن آمد از انجمن و بطور فرار همچنانکه موسی بن عمران را نصیر
فرار نمود و در حال فرار از فرعون و پشت سر نگاه میکرد که مباد کسی از شایع
فرعون تعاقب او کند و حضرت درین فرار میفرمود و رب یحیی من القوم
الغالبین بعد از آن فرات فرمودن بایر او اما توجیه تلقاء صلا

قال

قال عسی ان یهدی دیني سواء السبیل بر حضرت بیرون آمد
و غریمت سفر خزان فرمودند پس آمدند نزد شط انجمن او و خواستند از خط
عبور نمایند و به نداشتی عبور بر است و در اینجا عده ای است که مردم را از خط
میگذرانند و با آن علاج جاعل از مرد و زن هستند که اراده خود از خط دارند
بجانب شرق از دور او پس حضرت مجید بن بریه علاج فرمودند که گذران آن
با انجمن جمیع و عرض کرد و بجا آن من بستم تا اگر اراده نمود و در دست من
و بجا هر کسی بر تو مطلق نشود اگر داد و ده و بنابر این میگذرانم تا انجمن را و در
براه خود و نجات میابد از آنکه بر خیزد و عده از یک حضرت فرمود و حقیقت بریده
من مردی هستم از آلان غیر قسم و یاسن و درم و بنابر سبب غریب در این مکان
و تحقیق زمانه را با اینجا انداخته است و حوادث در کار او اذیع و این خاصه
اگر اجماع و تواتر نیست جدم رسول الله انجمن و شفاعت ایشان در رد
قیامت بنات از آتش منی را بگذران از این است با خود من فراموشم
نزد جدم رسول الله در روز قیامت بهشت من عجب منی از قیامت
پس حمیده گفته اند که گفت ایچان را کار بر این چیزها که تو گفته است
اگر آنچه طلب کردم حاصل نمیکند و میگردان از این آب میکنند را کم و بیش است
با در انجمن و نجات و اقا بر دین کار است اگر از آل محمد هستی چنانکه غم نم
است عبور کن بر بالای صاب و صوری بود و در بنا به پیش ازین طالع ده
کلام را با من بر حضرت از پیش آن ملعون فرستند بکار رود و رکعت نماز
کردند و خواندند خدا را بعد علی که حضرت از آن نیست اللهم یا و الهی یا
یا ذا فاع البلاء یا یا فاع لا الهم الحسنى الصغائر الخلیا یا فاع لا فاع لا

فكان لحد كفاي فوفين وادنى كفى شر الاعداء وارضع غنى القصر
 والاذى وخر لى هذا الماء اعلم عليه انك انت الله الواحد القهار
 الذى لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد بين سجد فتنه ودر سجود
 متبوع قدوس رب الملائكة والروح بسم الله الرحمن الرحيم اللهم صل على
 واليك قصدت واباك اعتمدت ومنك اردت ومنك ولفظ عليك
 توكلت وانت العالم بما اردت فلا تخفني من غيرك يا كريم
 يا كريم يا كريم ختم هذا الماء لاجل عليه كاس ختم الماء الحمد فخر عليه
 بجيشه وكاس ختم الجملوتى بن عمران ولفظته حين ضرب موسى بعصاه ففك
 كل قرن كالطود العظيم فخره و قومه فارضى يا ارحم الراحمين انك على
 كل شىء قدير بجزا ان راكركم ودر آفرين كرمه ودر روى اب
 وعبود كرمه ودر لایان ودر كمال بفرموده بسم الله وبالله توكلت على الله
 ولا حول ولا قوة الا بالله العلى العظيم ولا اله الا الله والله الاكبر
 پس بر دانه از آفرین و در ابر با لایاب به انگر شود و عبود كرمه و در لایان
 بر كات الله و در سب رتبه از زوراء و محمد بن با محاب خود نظر بگرداند و غیر
 میگرداند و در حرکت خود پشیمان شد و از تافت انگشت بر اندان بگرداند
 فقیر که در حق حضرت کرده بود و بکف با حشره قدامت فحشا
 کبدی ندامت ختم قطعت الکف بالاسف من جوده لسانه يوم الحشر
 او ددها حضرت من فاحشینا ففاجوف سائر الرضا عا بر اعنة
 وخلقنى اکابله و الاخر ان من لطف لو كنت ظا و غنة قلت المنى
 به و فریت يوم الجزاء بالقر و الترف صاحب میگوید که چون حضرت فنا

علیه السلام

علیه السلام که نشانی از آب در سید بکنار شرف مشطع که در آفرین خود را در دفع سیر
 فرمود بکنایه هر است بقصد رسیدن بطوس و سبی و بر میگردد و در انحال حمد میگردد
 خدا را او شکر میکرد و بتلیل و تکبر و خطیبه میفرمود و تنها سیر می نمود و در وادی در کمال
 حرارت به کفرت غالب شد و از حرارت آفت سابقیت دیدن ناکاه و در آوازه
 باغ نایان شد حضرت ربوبان باغ که در سایه ان بر غیر نشیند و بد که
 اشجار ان خشکیده و شاخ درختان ان شکسته شده پس نشست در انجا بکند ان
 باشد و نماز که از دلبس اشجار خشکیده ان باغ بزرگ شد و برکت بر آورد برکت
 انحضرت ان باغ فر کرد و در آوازه و شش شد برکت انحضرت و حضرت بعد از ان
 نشسته مشغول به غیب کشید و پیغمبر و بتلیل و تعظیم خداوند کرد پس آمد نزد ان حضرت
 شبانه که اسم او عامر بود با که سفینه ان خود و با عصا خود برکت و در کف نشسته
 از برای کوسفنه ان داد و دو ماه بود که در ان واد بر نیامده بود چون داخل شد
 دید و او را بر علف باغ و از بر و قوم غیب نمود و در باغ کرد و با کوسفنه ان خود
 نزدیک باغ رسید حضرت او دید نشسته و بیک درختان و درختان بش چهار
 خود سایه انداخته اند حضرت و نور زردی حضرت ساطع و سفید بر شش
 درختان مثل ماه شب چهارده و اگر بخت نمود از جن و جان حسن و بد و
 فاست انحضرت انجا و بر بار انحضرت و بر سید کف کبیتی تو ایستاده بر ان
 کباب انحضرت و نور انعام علی بن موسی الرضا ان بر سب کاکام ان جموع
 ابن محمد الباقر ان علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام انان فاطمه
 الزهراء سیده نساء العالمین بنت محمد المصطفی انان بن زینم و منی انان
 عم و طه و سباء انان بن منی بالملائکة فی السماء انان بن قائم البقیع انان بن

سید لعل نایاب المومنین نایاب سید الوصیین نایاب من ردت له الشمس
 و انقشت له القمر من هر حرکت خوش اندر و صفا آورد ای سید من ای پیر
 دهر بخیر و کبر و تعظیم و محبت میگوید که عاود و عاود از آنکه حضرت را
 شناخت تا نایابی مبارک حضرت را بدست آورد پس آن حضرت را بوسید
 حضرت با دفرمود که نزد تو بشیرم بوسه عرض کرد یا سید این کوسه
 مال من نیست اما است و من نزد سیکرم و آنهارا بجز از دهن خود از آنها
 مالک نیستم مگر پیش لاف و صحت میگوید که اگر اصلاً خبر در آن نیست حضرت فرمود
 او را حاضر کن در جواب عرض کرد که حاضر میکنم بجهت دوزخ است خدا
 و تو ای سید من پس حاضر گردان میشد از حضرت پس حضرت دست مبارک را
 بر سر دشت دود دست دوید و دوید و شکم او کشید بکت آنحضرت خدا
 در من عیب او را از او جدا کند و ایند و ایند در بدن او و یابند و خبر او بهر سید
 بجز که از بسیار از دستان او بشیر مکتب مثل کفن نظرات باران از ابر
 حضرت فرمود آواز دفرمود که یا کاسه است عرض کرد ای سید من ای پیر بر دل
 خدا حضرت سید کوفت و او را بدست نرم کرد و در حضرت بر زمین گذاشت
 مقابل پستان آن میشد و در شیده آن میشد بهیچ جهت پا حرکت نداد
 تا دفعه پرازی میشد در کفین بزرگ پستان ساکن میشد پس حضرت او را با
 گردن باده در میان کوسه آن مشغول بچراشید که بابر الهی بود که آمد
 جریب بود پس حضرت نه از خود زمین بردن او در ناگاه آن پاره
 آتش که در پستان آن گذاشته بود و در دوزخ مشغول میشد پس عرض کرد این
 نماز از کافران سید من حضرت فرمود از باز او بفرمود عرض کرد که در آن

نایاب پاره است از آتش که سید خورشید حضرت فرمود این آتش از خود کافران خلافت
 را در شقیب شد پس حضرت نایاب از آتش که در در میان بشیر و باد و عود و عود
 تا ششند و عود شکر خدا بجا آورد و فرمود ایامر آیانزد تو آب بهر برسد
 عرض کرد ای سید من حضرت همان ساعت است شده آید نزد منک سخن
 که در آن داری بود و او را از جاکند و فرمود پشیمان دست است را بر دست
 آن بطور که انگشتان مبارک فرود رفت آن سنگ کف دست بود
 با آسمان کرد و کلام فرمود که عامر را از آنکه خود را در کلام فرمود با اله
 السماء استقنا الماء فعد فضنا الماء انک علی کل شیء قدیر پس
 بیرون آورد دست از سنگ پس چو میشد آب از موضع انگشتان آنحضرت
 و جاری شده در دای بر تبه که از جرم آن و نذر در آید بهر سید بعد
 الله تعالی و علف شد حاله آن نهر بکت آنحضرت صاحب حدیث گوید
 که همین عامر عمر سنگ بر تبه بخشید است او را حوزده بود و او را عمر بخشید
 کرده بود و بالمره نوز آن چشم رفته و بان چشم کمر را عینید بهر کفین عرض
 کرد ای سید من آیانمی بجز اعور را و کفین را و عمر بخشید رخص نوز او را پس آیان
 نوز تو علما می از برای آن است که تاغ باشد کمال آن در ابل بکنند آن عین
 که نازل شده بآن که آن کور است حضرت فرمود نزد یک من آیان
 و بشارت با تو را بشمار آن پس رخص نزد یک حضرت شد حضرت
 تخطی فرمود بجای که رخص از آنکه خود فرمود در آن کلامش الله تعالی
 التمسوا ولا تملوا و لا تملوا و لا تملوا و لا تملوا و لا تملوا و لا تملوا
 فصلک الیوم حدید بعد از آن آب من بر آن مایید پس ذایل شد و از آن

که نشسته در زیر درخت مشغول عبادت بود پس با حضرت مصافحه کردند
و مابین هر یک از ایشان یکدیگر را میزدند و خاک از زیر پایشان بر می داشتند و بر سر
ریخته و مبارک باد با حضرت گفتند و گفتند مابین رسول الله و ما در میان ما که
انعام ما و پدر ما و اجداد ما با شرف و ما شریفه و انصار تو با شرف و مقابلت کنیم با دشمنان
تو و خدا سازیم اموال جانها و اولاد ما و خود را از زیر تو حضرت زود خدا
مشاراخر از خود بدین با شما بطوس میزنیم که هر کس از شما بگوید که بگوئید من خاندان
و اهلک خود را گفتند خاندان اهلک خود را بگوئید من خاندان و اهلک خود را
خود را از تو میگوئیم تو مولاد امیر و امام ما هستی حضرت فرمود که قول از شما
من نمیگویم که بگوئید من خاندان اهلک خود را بگوئید من خاندان و اهلک خود را
الطاهر که ابرایشان بود پیش آنکه عرض کرد که من اول کسی هستم که خانه
و ملک را از تو میگوئیم پس بگوئید من خاندان اهلک خود را بگوئید من خاندان و اهلک خود را
و دست مبارک را از زیر درخت برداشته و در دامن برین آورد
و نمود و بخت ملک او را داد و بگوئید که در پیش آنکه داد را مبارک
نام میبردند خانه و اهلک خود را بگوئید من خاندان اهلک خود را
بنا از زیر درخت برین آورد و با دشمنان که در میان آن جماعت مردی
بود که بگوئید من خاندان اهلک خود را بگوئید من خاندان و اهلک خود را
ایمانت را از حضرت مشاهده کرد و طبع و حرکت آنکه عرض کرد یا هذا
یغیرای و بعد از آنکه بدین صاحب مال بسیار بود و مالش را از تو میگوئیم که بگوئید
من خاندان اهلک خود را بگوئید من خاندان و اهلک خود را
حضرت بر نظر من و بهیچ وجه از او مبارک فرمودند آنچه از نعمت اموال خود

برش

بشمار دوم پس میباید گفتند که بیست و نهمین بار ایشان را در دامن و دینار را که از
حضرت گرفته بودند پس دادند و حضرت آنها را گرفتند و در زیر درخت
خود که نشسته داشتند و پاشیدند و یکدیگر را بپاشیدند و در دینار که بسیار دور
از جای آن درخت بود و فرمودند آنها را که شما یا از شما که است که مال خود را
درین مکان داشته باشید میگوئید که گفتند لا یا بن بنت عقیقا حضرت پیشانی
آنرا افتاد و نشسته در بالای آن و همان بن در دامن بر نور سیاه و کلنگی برآید
و آن مکان را چند آنکه شکافت چنان یافت اما حضرت بطور سبکی دست
مبارک را از درخت برداشت و در دامن و دینار را از برای او و در زیر درخت
و بایشان دادند پس اهل طوس که بگوئید من خاندان اهلک خود را بگوئید من خاندان و اهلک خود را
خود را از تو میگوئیم تو مولاد امیر و امام ما هستی حضرت فرمود که قول از شما
من نمیگویم که بگوئید من خاندان اهلک خود را بگوئید من خاندان و اهلک خود را
الطاهر که ابرایشان بود پیش آنکه عرض کرد که من اول کسی هستم که خانه
و ملک را از تو میگوئیم پس بگوئید من خاندان اهلک خود را بگوئید من خاندان و اهلک خود را
و دست مبارک را از زیر درخت برداشته و در دامن برین آورد
و نمود و بخت ملک او را داد و بگوئید که در پیش آنکه داد را مبارک
نام میبردند خانه و اهلک خود را بگوئید من خاندان اهلک خود را
بنا از زیر درخت برین آورد و با دشمنان که در میان آن جماعت مردی
بود که بگوئید من خاندان اهلک خود را بگوئید من خاندان و اهلک خود را
ایمانت را از حضرت مشاهده کرد و طبع و حرکت آنکه عرض کرد یا هذا
یغیرای و بعد از آنکه بدین صاحب مال بسیار بود و مالش را از تو میگوئیم که بگوئید
من خاندان اهلک خود را بگوئید من خاندان و اهلک خود را
حضرت بر نظر من و بهیچ وجه از او مبارک فرمودند آنچه از نعمت اموال خود

بگویند و بعد از این نامه بخیر حق بخدمت حضرت حرکت نماز نماید آورده
 و دعا فرمود بچهار چندی استاده فرموده بادت مبارک خود به هر طریقی
 بلافاصله از چاکه شده اند خدمت حضرت و خانه ها و ملکها مستقل شده
 بر مکتوب حضرت در این اثنا تشریف استند و این دعا بود که اهل آنجا نوشتند
 و اصلاحات عریین نمودند باطل تمام خانه ها مستقل شد از موضع خود بر تافت
 حضرت که خانه عکرمه قاهره مسافره شهر پس چون هیچ ظاهر نشد و نور او عیارا
 روشن کرد اینده اهل طوس متنبه شدند پس بدین طریقی خدمت حضرت و حضرت
 با ایشانست در طوس که مسافره اندیده که آگاه باشد خدمت حضرت و همچنین
 خانه عکرمه قاهره اندیده پس در آن بین بودند که ناگاه دیدند مسافره آمده است
 حضرت خم و متعجب گشت بین و همان ایستاد خدمت حضرت سلام کرد و حضرت
 حضرت فرمود بایست ایستاد در مکان خود حضرت فرمود چرا در راه رسید
 و طول داد تا حال باطوس نیاید و جواب عرض کرد که طوس خدمت شما
 در حله که مردم خواب بودند و نمیدانستند که او کور شده اند و بیاطلاع
 که چگونه آمده و من تا حال آنکه ندانم چرا آمده ام معلوم نمود پس دم افکند
 نمود و بفرستد بر این و بجهات ترا و بداند که من را بسوزانده است حال
 خدمت آمده ام بجهت اینکه اطلاع داده کرده باشم و بطریق خود از برای تو
 از حلال این چون خوانده ترا پس بر تو از جانب من سلام و رحمت خداوند
 خدا پس در آن حال نظرین و آب پیر شده و نزد حضرت ایستاد و فرمود
 نمود و بگویند این اشعار اصناف نفوذات الوهانی حاج فیض الحق
 فاطمه حیا و البدر لانا نجما و فاضل غیر المسکین من جمله آفرینا

نعم

فَعَطَّرَ مَنَا الرَّيَّةَ لَنَا نَجْمًا وَأَعْتَبَ قُدْسًا وَخَصْرًا وَوَحْدَةً
 سَوْرًا رَضَا لَنَا أَصْنَاءَ نَجْمًا وَطَوْرًا لَنَا مَنَاسِرًا أَفْئَلَتْ
 لَحْزَمَةً كَتَفِي تَطْلُبُ مَلْجَأِي صَاحِبِ بَيْتٍ كَوَيْلَةٍ بَاقِي نَانِازِ
 خانه طوس خانه اصره سرخانه عکرمه قاهره کرد و انوار حضرت خود در میان او
 پس ای نامه کانا و خرا ابی انان پس حضرت ایستاد و فرمود در طوس
 باره خانه خوش فرزند افکند و امیر فرمودند در میان ایشان بگوشت نه میفرمود
 از سر و حلال میکردند از برای ایشان حلال خدا را حرام میکردند چرا خدا را
 و این صیبا خندان از از خدمت پس از حضرت شیع هر یک که فضل
 او بالا گرفت و عدل او بیشتر گشت و ظاهر شد فرود آمدن و بجهات او
 و رسایر مله ان و بلاد و قری خود به وجود او نمود که دید و در کار بوجود
 او پاکیزه کردید و عرب عجم باطاعت او و آهنگ این چیزها چون ملعون
 در بعد او رسید رسید هر آن شد پس بخدمت نوشتند در جبهه ایشان
 خدمت حضرت دستاورد و در آن نامه بسیار رحمت و اکرام بجا آورده و عذر
 عقل شیخ خود خواسته بود از نامه فرستادن تا نیاید و خود از بغداد
 سر و طوس شد و اقامت کرد و خدمت با حضرت بسیار اظهار میل و
 محبت میکرد و در خدمت بسیار پیش قدم میبرد و انعام بر او میکرد و هیچ
 وقت اکل و شرب نمیکرد و بیکر اینکه حضرت حاضر باشند و خدمت حضرت به دست
 او باشد و در راه و در هر سوئی که میفرستاد و میفرموده فاضل حضرت میکرد و به
 حضرت خائفانه از وجود گفته است که حق تعالی بر من حسن بن روح مقرر
 پس حضرت تعلیم نمود و خود مردم امروین را و میا میفرموده است از ایام ربین

و تفریح می نمودند از این کاران سخن می آید و بیان می نمودند حلال و حرام را
 از آن در میان می نمودند و ایشان را می نمودند و منوع و حرام را و اینها را
 بایشان در این حق معلوم و در کوفه و حرم و امیر می نمودند و ایشان را
 می نمودند از حق و مسک و عبادت می نمودند و از روزگار و روزی می نمودند
 و بنهار امیدار و مشغول بود و در کار و در کل و در طبع و در تقاداد و در از حق
 او و می نمودند و در کار و در کار و در کار و در کار و در کار و در کار
 چه اگر از عرش می نمودند از زمان بود پس در این حال و در روز و در روز
 او و در کفایت این است و رسول الله می نمودند و در روز و در روز و در روز
 از این است و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 عالم می نمودند و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 ما است و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 حضرت در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 بطاعت خدا باشد و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 با کراهت از این می نمودند و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 نگار و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 می نمودند و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 حضرت و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 عوان از این می نمودند و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 و بعد از آنکه عید می رسید مشغول عبادت شده و استقامت می نمودند و در روز و در روز

اکتف

و گفت اسلام علیکم و علیکم اسلام و اسلام علیکم و علیکم اسلام و اسلام علیکم
 یا صفره الله اسلام علیکم و علیکم اسلام و اسلام علیکم و علیکم اسلام و اسلام علیکم
 اسلام علیکم و علیکم اسلام و اسلام علیکم و علیکم اسلام و اسلام علیکم و علیکم اسلام
 و ای تو یا رسول الله یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ای تو یا رسول الله یا محمد
 عاجز نموده ما را از جوار خود دور کرد و اینها را از تو با هر چه می نمودند و از تو با هر
 بیرون کردند و بعد از آنکه بر تو مار گذاشتند و طفل را در سر می نمودند و از نهال را
 بر سر کردند و شما را با هر چه می نمودند و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 و آل و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 تعجب می نمودند و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 کردند و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 و از این است و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 از ما و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 و بعد از آنکه از ما خلع را در این می نمودند و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 و این را در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 صبیحی و عروسی و جود و انوار و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 و اگر زن و آواز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز
 چنین گفتا مصیبت و سخن بعد از موحلنا و گفتا الزام
 گفتا فخرنا کما فعلی مشتکنا و مشتکنا الزمان بکل این
 گفتا فیوم بعد از ضایعنا گفتا نلینا المصائب بکل یوم
 و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز و در روز

جان و مال خود را بجز خوشنودی خدا و اطاعت قیام بر سر آن به حضرت بنویساید
چرا که اگر آن عاقل را پس یک سید در دنیا از اجداد علی بن ابیطالب از جود بر سر آن
چست مبارک خود که از آن هیچ تشنه نخواهند شد و ملاقات میکنند با آن
ملاک و رجا که بان در دنیا با آن از این است پس از او میشدند باین براب
و این از هر نوع و خلقی ای دلیل بود که از هر راهی که بخواهد به حق تعالی
برساند که در کف و لیل و نهار با خداوند منم فاطمه و محمد و آل
آنها که در حق تعالی منقسم و آید بهمین چنین صفات حضرت را
که شنیده اند که کف خود را از آن که در خود و از آن صفات
بجای داند دست باز نشمارد و مانع از آن نیست که از آن صفات و فرموده
ای عمل است که هر کس را بخواهد که در آن است و در چشم ایمان که در آن
بار خدا را احکام کن باین مود که شنیده که غضب نموده از شما و منع کرده از
اهل بیت را که از تو نیز حکم کنند که آن منور در میان ما پس فرمود که هر کس
بانه نصیحت را عمل فرماید سزاوارت باشد و در آن و در آن و در آن
الحمد للصلوات اذا اذقوا اهل البيت و آتوا بهم الكفا عن
ان لا و نادى منصفین پس چون عمل نمایند باین بیت را خوانده حضرت
کفر خود را که در ایند و فرمود که پس که اگر بکنار ما رسیده است از عمل
بخوان بانه نصیحت را پس خواند قلوا لا اله الا الله و لا اله الا الله
تفطع نصیحتی از حق است تا آنکه بگویند فیما کل حق و باطل و
یخرج علی العالم و النبیات به اهل بیت هر یک که چون حضرت را
از عمل شنیده اند باینکه در حق و در حق از حق نموده و که خود را

یا اهل بیت

بر سر آن شنیده و فرمودند اللهم قل فی حق و در حق و در حق و در حق
الصلوات من تو بگویند باین روایت که اول آنها خود و ج اعیان آنها که
و در تو آنها بخواند علی العالم و النبیات و در حق و در حق و در حق
که آن تا که در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
که هر یک که در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
از حق و حضرت فرمود آن تا که از حق و در حق و در حق و در حق
بن الحسن است و او قائم حد است صلوات الله علیه و او آخر اهل بیت
و او خود را که از حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
و او است بخت خدا و خلق اگر بر دین و ملک سرور و از حق و در حق و در حق
و عمل بخوان بانه نصیحت خود را پس عمل خواند فیما نصیحتی تم یا افضل از حق
قد نصیحت کل ما هوای تا آنکه که کفر کائنات بالاصلاح قد نصیحت
منهم ما اختلفت من شدّة الرغبات و من یگوید که چون عمل باین
رسیده حضرت را که فرمود ای عمل که از صلوات از حق و در حق و در حق
و فرمود ما است که صلوات و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
از حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
و اسما و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق و در حق
خواند بیکت و قلبی و اهل الحکمت تا آنکه که کفر و با سکره فاخت
علی الشکرات صاحب حدیث بگوید که چون عمل فارغ شد از خواندن
حضرت جان ما را از دل کشیده که در یک بود روح از حق و در حق و در حق
که از شدت غم و اندوه پس فرموده یحیی الناس کلهم انما

[illegible]

و اگر کن ماسور که گمان حق نشود و اذن در خود دهد و عیار نماز بر من شود و باز من غیر
زبان که بر آید شاد ار و دل و لب نقابت بر سر و باز بر نکرده و دست خور از نزد جانانه
من و عبادت نماز بر من بکنند و امامت میکنند بر من و نماز بر من عبادت که نماز کرده
و امامت نمود و شافار و از نماز منتهی بر من و عبادت که معرفت که بر من شافار
و بکنند و فکر از ان خاک است که بر ما باید گرفته و در وسط او بر عبادت که معرفت
شد بر من و عبادت که بر ما باید گرفته و در وسط او بر عبادت که معرفت
فرمود و امامت بر ما من بسیار عبادت که در ان اظهار عدم عمل و اجتناف میکنند و عبادت
این من بکنند و موت بر من فرمودای من و عبادت که موت چهار است و چنان موت
این و ادا و کیا و ادا و عبادت که این موت است و من و عبادت که موت است و این موت
و در ان موت است که موت فرمود و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است
موت است و ادا و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است
بعد از ان که بر عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است
پس موت عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است
که موت عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است
و ادا و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است
پس ان موت عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است
خوار و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است
و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است
بر عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است
و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است و عبادت که موت است

بشکست و او را بجهت خدا کرد و در نظر باین میسر و نجات میسر حضرت
رهانه و وجه خود ام حبیب در خانه پس چون حاضر شد زود او
را اهل شویاس و در بر حبیبین داخل شد پس حضرت با او گفت و فرمود زمان طویلا
پس حضرت با او فرمود و باینکه انور را بگرد و حفظ کن تا ملاقات بر پیش ما چون پس
ام حبیب را در بر حبیبین نهاد و بر او جامه سیاه پوشید و فرمود از این راه خود
پس شنیدم او را که میگفت و میگفت عباد که از دست ملک بگریزند و از دست
که بپارسم آنرا که در حقیت کردی این پس ام حبیب در شد از حضرت با او
و در خود عادت بکنان رفت پس حضرت فرمود ز یک تن بیا ای یک تن بیا ای
جعفر بن جعفر نازل شد ملک که چاره و فرار از دستش بود هر کس کوچ گشته ام
از میان شما شنیده بودم و شما را با هر ما و جدم رسول الله پس حضرت جواب داد
پس رفت حضرت و در اینست و چو سپانده و پشانه او را رسید و او را بپای
وی رسید و بفرمودی هر کس بن زمان ذوق بیا و بعد از ملاقات که او شد
تا روز قیامت هم را نخواهم دید مگر در بهشت پس حضرت میفرمود که باینکه با اهل بیت
و فرایب و اهل بیت پس عدا که با ایشان ملازم باشی و حضور و طاعت حق تعالی
عنه و ملازم باشی و هر کس از شما را در حق تعالی کن از برای هر که تابع تو بود
از تو منین و بر تو با و با حق تعالی بر تو با و با حق تعالی بر تو با و با حق تعالی
و اگر او نماند که را که در تو نبوده و هر کس که ظاهر تو کند و خود را در تو نماند
بدان مگر که هر که تو را نبیند و از تو نماند و در کوچ کند ای اهل بیت میگویم که پس از اینها
حضرت وصیت فرمود که هر که حاضر بشود و بداند و با حق تعالی و او را در حق تعالی
بماند پس خود حق تعالی او را در حق تعالی بماند و با حق تعالی و جواد در راه

و اطاعت امر او و خود را از بر او نشاند و ایضا انکس متابعت کنیده این را و اطاعت
با او نشاند و اطاعت کنیده این را و اطاعت کنیده این را و اطاعت کنیده این را
است بر شما بفرستیم پس هر که از این مثل او در میان شما مثل من فرستاده است که پس
سوار شد بنایت بیا و اگر که از او دور رفت ملاک بشود و دوست حق تعالی
و دوست امام شما که قائم است بعد از من بپار الله من است و بر این است و حق
و معسر است کتاب خدا را و بعد از که از او از برای او محبت که خود را و از بعد بر حق
و دوست لطیف خدا در زمین دقت خداست بر خلق و او امام است که درین
مرایه از عصبانیت قائم و عدل منظر که هر کس محبت بعد و هر کس محبت که در او حق
زمان او این بشود و برین است و او را نموده و در او بر سر نه حق است
و بر یکدیگر زمین را از دست و عدل بپارند که بر سر نه است از بعد و هر کس محبت که در او حق
و هر که این بپارند تا ابدین بعد حضرت و خود ای هر کس بن نزدیک شوین پس
نزدیک شد حضرت پس هر که با او گفتند و سپاس خاطر و در عجب خود را و او را که بود
نزد او از سکارم انبیا و هر کس پس از خود و بعد از ام حبیب که سخن بن نزدیک ماند
کس مردم و او را از عجب و سخاوت که او جواد از این باره مکن در حق خود
بر این سخن و هر کس از او خود را در عجب و سخاوت که او جواد از این باره مکن در حق خود
من را که مکن مرا آنچه از شما و عا پوت من نیست پس میگویم او را آنکه که بد
اراده غیبی و بفرست من بکنند و سلام بکنند از او و او را بپارند پس هر کس بکنند پس
بکن بعد از اینها آنچه را که خواهم داد و او را در راه و بعد از عجب پس بعد از آن حضرت
چشم خود را که او را بداند و او را بداند و او را بداند و او را بداند و او را بداند
و بشان که بر مردم شما را بگذارد که بنده از او حق تعالی و محافظه نماه شریات

و مطهر است غسل داده است او را و او را با تمام خیرین عطا کرد و او را در میان خود عطا
و با طهارت او را و او را با تمام خیرین عطا کرد و او را در میان خود عطا
و گفت در تیره بعضیها من بعضی شکایت میکنم اینها علقه جدی است نه پس با من است
است اگر دو گفت به انما بالی المصلح علم العبد و غیره قلیله آخر الی کل جسام
اللا عزی الشیء التقی و خضر بالی و المصلح العلم و الامام المکرم آتیه طهره و ابو الفجار
الفرقة کل الفضل سقا انما اجاز الله قهرهم سب اکبر من الی الله و الله الفضل العبد
سیکون که که استیم رضا را در کف خود نموده اند چنانکه بود در اول و بر دم او را و ما من
یا اصحاب او است که میگویند تا رسیدیم به موضع قریب و پس چون کنار رسیدیم چون
امر که با سکا از برای حضرت خیر بخشنده و عجب قهر و در او و قهر و در او و پیش در
قرص حضرت قرار دهد فرمود تا طاعت کند و بران خود حاضر نموده و امر که در غلامان خود را که
بکشدند قهر را و موضع دیدند زمین سخت است که کنان صاحب بکشند که در و طاعت
ایشان شکست اصلا تا فرودان زمین نکرده بگذرد الله ابو اهلست میگوید که کن
رفتم نزد ما من کفتم تا رسیدن کار را از کن بر امر که رضا و حیت کرد و پیش
از سورت که بگویم که قهر را پیش روی قهر و در پیش کند و موضع قهر و کن این تعذر
و فرموده اند که زمین بر شاکست شود کن از امر دران موضع که در الی که طاعت کن
دران امور عجیبه و عجایب زمین و در قهر و نظر که در مثل این کلام از رضا ما من قبول
که در او تا آن موضع که حضرت عمار از فرموده بود که از بار او فرموده که طاعت و عرض
و حق او در بارش پس کند از بار او قهر و بار و صفت دیدیم در بار طاعت و در بار
شد پس من کفتم خود کلام حضرت عمار از قهر و در بار دیدیم که اسباب از آن قهر
و قهر و صفت بهر شرف و طاعت اما اگر که دیدیم بعد از دران کلام که شاکست و حق از کلام

و لی بانه

پس پیشتر از آنکه مثل شک و ما و در میان ما از میان است چهل ماه که مکتب بر او است
و ضد و طاعت حرکت میگوید و ضد طلب است میگوید و پس میان دو قهر و از کفر است
رضا داده بود و در به که دم پیش از کفر و کفر و کفر تمام انانها را از خود دور
ساعت بزرگ شده و ما من کفتم میگوید و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
خوش صورت بیت المصطفی و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
که چنگ بار چید و خود در از نظر حاجت پس در انحال من است و اتم را بر هر که است
و خاتم ان کلمه را که به نظر نموده پس در مان است است لب و قهر و قهر و قهر و قهر
او در و باز پس یک نشسته با بطور که اول بود و اصلا اثر از او باقی نماند پس ما من
ایمان است که در کفر است که سبب شده و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر
و سحرات بسیار و خود در الی حیات حیات پس کفتم ای قوم چیست و ای قوم و ای قوم
و ما میان که چنگت ما هر روز که احاطه کرد با نهاد و عیدیم انما از اجزاء و اما انما
که از رخ و او در قهر و در دم بود و زانو گفت که خرد او را رضا از آما خود از خود
رسول اوصی الله علیه و آله و سلو و یا ایها الناس بیرون مرید از صلب عباس بن
عبد المطلب چهل ساله که در اعراف خلافت میکنند بعد از من بر ذریه تو یا عباس
میکنند از ساله حیدر و عذرة قهر و اما من را که در کتب من بود و کفر که بعضی است
و خلاف است این از جانب پروردگار و ما هر روز که است پس میگویند با این
و ظلم میکنند بر این و درین میراث از ان رسته که در بار ایشان قرار داده
و ملاک میگردانند ایشان را است و در میکنند از ایشان آنچه رضا ایات الله علیه
پس بعد از آنکه که این کار را کرده اند مستطیع میگردانند و اما ایات ایشان را
کسر را که در حق او میگویند و در از ایشان عمار ما را پس من از کفایت او درم و در

و من باده گشته تا نافت با مثل کار و گوشت باقی بر نه پس نایاب مومن نایاب
 عظیم و جلالت خود گفت ایضا تا ام حبیب پاکشت خود او را بیاورد و بدین دین ام حبیب
 که گوشت و خوار میکرد و مثل برق خفاطت لبور و خوار میکرد پس چون نزد فرید فرود آمد
 و مشتی شد به ضعف و صحت و از برابر او ظاهر شد استاد این حضرت ام
 حبیب پاکشت لبور خود فرسرم او در هر دو دو سوار و فرستاد بعد و آنست
 علامان مومن و عجب او میدیدند و طلب میکردند و میدیدند که زین کوه
 از برابر او بچید میشد و بطور کرک اینها را میزدند از رسیدن با حبیب لبور عجب
 پس علامان مایوس گشته در مومن میگویند پس چون گشته نزد مومن
 آنچه را از ام حبیب دیده بودند از کیفیت بچیدن و بپاشیدن و بپاشیدن
 بر او و بچیدن بر او و رسانیدن پس این طعون ماه بر او زد که شد و در آن ماه مرد
 و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت
 که او را در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت و در آن وقت
 ایمان را مفلح کرد که من آنچه را که از او را با مومن و دیگران است و حشر است
 مع العود الظالمین و مسلم الدین و ظلموا و استغلبوا و عقیبوا و الحمد لله رب العالمین
 ثم ما را در نزد خدا عالم انداز که این دنیا را بفرستد تا عالم الملقک که کرانه بانی و الحمد
 لله اولاد او را که بکتاب بچید و عرض میشود که چون بفرستد این دنیا را بفرستد
 و حفظ کن شاید خطای باشد و شکر باشد و من عفت شد و با شکر او را اصلاح کن ام



۱۷۱۶۸

تاجیج نیران الاحزان فی وفات سلطان خراسان - نسخه

فادر و منحصر

تألیف مولی عبدالرضا ابن محمد اوالی

۲۰۸۳۳۳

٧٧٧

٧٧٧

٧٧٧

٧٧٧

